

## دیوانکیفر و اختلاس

( ۲ )

در مقاله قبل بطور مختصر علت و غرض اصلی از تشکیل دیوانکیفر و عناصر تشکیل دهنده جرم اختلاس را بیان داشتیم . ولی ایرادی که بعضی از دوستان دارند این است که آیا این تئوریا و توضیحات حقوقی درعمل مصداق پیدا میکند ؟ آیا سازمان قضائی و اداری پنحوی هست که افراد مسئول خط مشی اداری و قضائی خود را براساس این تئوریا و نظریات علمی حقوقی قرار دهند ؟ البته پاسخ دوستان و علاتمندان بیک سیستم علمی حقوقی نمیتواند کاملاً مثبت باشد . زیرا عوامل و موانعی درسر راه بعضی از قضات و متصدیان قضائی موجود است که برخورد با این تئوریا و اساس صحیح حقوقی دارد . همین عوامل است که گاه و بیگاه قضات ( اعم از ایستاده و نشسته ) از مسیر خود منحرف میشوند . مثلاً یکی از عوامل و موانعی که دستگاه قضائی جزائی ما را متزلزل کرده استنباط غلط از مفاهیم « قاضی ایستاده » و « قاضی نشسته » است بعبارت اخری استقلال قضائی قضات ایستاده تقریباً منتفی است ؟ و دادستانها ، خاصه بازپرسها برپایگاه محکم و تکیه گاه مطمئنی قرار نگرفته اند . علت انتفاء و سلب استقلال این قضات از نظر بعضی اشخاص این است که اینان « قضات ایستاده » اند ! عجیب استدلال متناقض و خنثی کننده است !! زیرا وقتی که گفتیم قاضی ، اعم از ایستاده و نشسته ، مسئله استقلال در کلمه « قاضی » جا گرفته است . با این تفاوت که یکی مراحل اولیه دعوی را رسیدگی میکند و یک درجه از مجرمیت مجرم را نشان میدهد دیگری مرحله نهائی را طی مینماید . شاید این انحراف قضائی از آن جهت است که مفهوم و معنای « قضاوت و قاضی » از نظر بعضیها روشن نیست .

قضاوت در معنای وسیع فکر کردن و در معنای محدود و تنگ تفکیک و تمیز امور است . مسلم است که شرط فکر کردن آزادی فکر است . فکر مقید و پای بند امکان توجه و دقت ندارد زیرا برای توجه بیک امر فارغ بودن از امور دیگر لازم است .

با توجه بمعنای قضاء و قاضی چگونه میتوان در بیان « قاضی ایستاده » و « قاضی نشسته » مطلق مفهوم « قاضی » را نادیده انگاشت استقلال قاضی را دستخوش مفاهیم « ایستاده » « نشسته » قرار داد . مسلم است که مضاف الیه سلب معنا از مضاف نمیکند اگر گفته شود « انسان عاقل » و « انسان غیر عاقل » مفهوم کلمه « غیر عاقل » سلب انسانیت از « انسان غیر عاقل » نمیکند . انسان انسان است ، خواه عاقل باشد خواه غیر عاقل . این دو کلمه عاقل و غیر عاقل وجه افتراق و امتیاز دو موجود از طبیعت واحدند اصولاً باید بدانیم چرا قضات ایستاده نباید استقلال داشته باشند ؟

چه دلیل دارد که بازپرس تحت نفوذ دادستان، دادستان تحت نفوذ دیگری والی آخر باشد؟ اگر بازپرس و دادستان قاضی خوانده میشوند پس چرا استقلال ندارند؟ و اگر استقلال دارند مظاهر آن چیست؟ چه بسیار متهمین بناحق در بازداشت مانده اند تا نفوذ دادستان بر بازپرس تثبیت یا منقفی شده است. همین جا است که دوستان و علاقمندان بسازمان صحیح قضائی حق دارند بگویند در مقابل یک تعبیر غلط تئوریهای حقوقی صفر و غیر نافذ است.

منظور از این بیان و خروج از مطلب این است که دانستن یک سلسله تئوریها و داشتن یک یا چندین مجموعه قوانین کافی نیست که قضاوتی بر مبنای صحیح علمی و بحق صورت گیرد بلکه در مقابل این تئوریها و این قوانین سازمان صحیح و استقلال قضائی لازم است. برای دستگاه قضائی کنترل قضائی ضرورت دارد مثلاً متهمی بلحاظ جلوگیری از تبانی در بازداشت است، اگر پس از رفع این محظور و صدور قرار مجرمیت و امکان وجود کفیل یا ضامن بازهم متهم باصرار بازپرس یا دادستان و غیره، در بازداشت باقی بماند یک دستگاه کنترل قضائی قوی و منصف لازم است که فی الفور حقیقت مطاب را درک کند تا عوامل خلاف اصول را از بین ببرد.

باری جائیکه قضاوت لازم است استقلال قضائی بالضروره موجود است. اگر این استقلال نباشد قاضی و قضاوتی هم موجود نیست. تعجب است که در جمهوری روم قدیم که چند صد سال از آن میگذرد بازپرس را قاضی تحقیق میخواندند و برای آن استقلال قائل میشدند ولی ما هنوز بعنوان «قاضی ایستاده» و «قاضی نشسته» در تحت نفوذ عدم استقلال و بازیچه مفهوم «ایستاده» هستیم.

**منتسکیو** در کتاب روح القوانین خود مینویسد: «قاضی تحقیق کسی که بازپرس نامیده میشود، قضاوت را بحکم فرعه معین می‌کرد و دادگاه را تشکیل میداد و در زیر فرمان او دادگاه تشکیل و بر محاکمه ریاست مینمود. گاهی سنا یک نفر دیکتاتور معین میکرد که شغل بازپرسی را انجام دهد و گاه مقرر میشد که ملت را دعوت کنند تا خود بازپرسی تعیین کند و از سنا تقاضای تعیین یک نفر بازپرس بنماید.

در سال ۶۰۴ رومی بعضی کمیسیونهای دائمی تشکیل شد و بتدریج امور جزائی را بین بازپرسهای دائمی تقسیم نمودند و پرتورهای مختلف تعیین کردند و بهر یک از آنها یکی از این بازپرسیها را محول داشتند و برای مدت یکسال بانها اختیار میدادند تا راجع به جرائم مربوطه قضاوت کنند و سپس با این اختیار برای فرمانداری ایالت خود میرفتند. توجه مینمائید زمانیکه بازپرس بمثل یک نفر دیکتاتور استقلال کامل داشت چگونه در عصر اتم و انفجار علم در زمان پیشرفت کامل حقوق و تثبیت قوای سه گانه هنوز استقلال بازپرس یا قاضی تحقیق تحت تأثیر عوامل پوچ و بازیچه مفهوم کلمه «ایستاده» است.

این نکته را بگوئیم همانطور که باید بازپرس مستقل و صاحب نظر باشد همانطور هم باید تحت نفوذ کنترل قضائی واقع گردد تا از خودسری و هوی نفس بر حذر باشد. چه

## دیوالکیفر و اختلاس

بسیار قراردادهای صادره بازپرس ها بکلی دور از منطق حقوقی است. گاهی اوقات قراردادهای صادره بقدری پوچ و بی اساس است که رابطه دلالت در مجرمیت مجرم قطع و بکلی فاقد این خصوصیت است که نشان دهنده جرم متهم باشد. در همین مورد است که وکلای مدافع پایگاه میسازند و بر دادستان و بازپرس میتازند و بالاخره حیثیت دستگاه قضائی را متزلزل میکنند مثلاً در محاکمه ۱۳ نفر متهمین به اختلاس چای در دیوان کیفر ۵ نفر وکلای مدافع جمعاً و متفقاً حملات و ایرادات خود را بر تقص و معول بودن قرار بازپرس استوار کردند. گرچه حقاً نمیتوان گفت در بین این ۱۳ نفر مجرم و مختلسی وجود نمیداشت ولی قرار بازپرس بقدری خارج از منطق حقوقی بود که امکان این تعرضات را بوکلای مدافع میداد. واقعاً برای دستگاه قضائی کشور که پایگاه داد و نصف و منطق است زبیده نیست که اینگونه صحنه ها پیدا آید. این یک حقیقت گفتنی است که اینگونه حملات در مقابل تماشاچی و پاسبان بر هر فرد عمیق و تیزبین ناگوار و ناخوش آیند بود. ولی چه میتوان کرد! تقصی در قرار بازپرس بود که آب و آتش را میسوزاند و خطاکار و بیگناه را در صف واحد قرار داده بود حقاً باید گفت که در قرار صادره رعایت موازین منطق نشده بود و در حقیقت قدرت سازندگی قضائی بکار نرفته بود.

واقع امر این است که در هر قرار و حکم همان تعادل و موازنه وجود داشته باشد که در فرمولهای شیمی و معادلات ریاضی و قضایای هندسی وجود دارد. شاید تعجب کنید که مسائل حقوقی را اینقدر نزدیک به منطق و بالاخره بموضوعات ریاضی و هنسی نزدیک میکنیم ولی این واقعیت علمی است که امروز انکار پذیر نیست.

اگر از لحاظ تاریخی صحبت کنیم ریاضیات و منطق دو امر مشخص و مجزای از هم بودند ولی در عصر حاضر که در هر دو رشته پیشرفت و ترقی حاصل شده منطق بیشتر جنبه ریاضی بخود گرفته و ریاضی منطقی گردیده است تا بجائیکه نمیتوان حد فاصل بین این دورا تعیین کرد و بقول **پرتراوند راسل** فیلسوف حاضر انگلیسی در واقع این هر دو یکی است و اختلاف آنها مثل اختلاف پدر و پسر است. اگر منطقیون قدیم به این امر اعتراف نداشتند ریاضی دانها هم این رنج را بر خود هموار نکردند که در صحت موضوع تقصص کنند. خوشبختانه هر دو امروز در فهم و درک این حقیقت پیشرفت کامل حاصل کرده اند. در هر حال رابطه نزدیک منطق و ریاضی کاملاً روشن است. علت تشابه آنها اینست که در اثبات هر مسئله از مقدمات که جمله کبری و جمله صغری است شروع میکنیم و این امر مربوط به منطق است و از طریق استنتاج به نتیجه میرسیم. واضح است که این امر مربوط به ریاضیات است.

در هر حکم یا قرار باید یک منطق حقوقی حکومت کند و برای هر یک از آنها یک فرمول منطقی وجود دارد بدینقرار که دارای یک جمله کبری و یک جمله صغری و یک نتیجه است این بیان معنی تنوری کلی و فلسفه حقوق به تفصیل توضیح داده شده است. با توضیحات فوق باید قبول کنیم که قرار بازپرس، کیفر خواست دادستان، حکم دادگاه که بر اساس یک منطق حقوقی است مانند یک فرمول شیمی و یک معادله ریاضی

### دیوانگهفر و اختلاس

ویک قضیه هندسی باید توازن و تعادل داشته و رابطه دلالت موجود باشد مثلاً وقتیکه میگوئیم ۹-۴+۵ و ۹-۳×۳ نتیجه لازمش اینست که ۴+۵ مساوی است با ۳×۳ همینطور است در یک قرار یا حکم وقتیکه میگوئیم هر مأمور دولتی اموال دولتی را که موظف بحفظ بوده است اختلاس کند مشمول ماده ۱۵۲ قانون جزا خواهد بود. ایضاً میگوئیم فلان یا فلان شخص مرتکب اختلاس اموال دولتی شده است. با توجه بدو فورمول فوق بنابراین مشمول ماده ۱۵۲ قانون جزا و مستحق فلان مجازات میباشد. حال اگر بقرار بازپرس در مورد ۱۳ نفر متهمین اختلاس چای دقت شود ملاحظه میشود که منطق حقوقی بهیچوجه رعایت نشده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی